

## گفتگو با نیلوفر بیضایی

(چاپ شده در "ویژه تئاتر"، پاییز ۲۰۰۱)

**ویژه تئاتر:** نمایش "سه نظر درباره ی یک مرگ" تا کنون چند اجرا داشته و آیا از همه ی آنها راضی بوده اید؟ استقبال تماشاگران چگونه بوده است؟ در کدام شهر بیشتر؟

**نیلوفر بیضایی:** نمایش جدید من "سه نظر درباره ی یک مرگ" که بر اساس نوشته ی خانم مینا اسدی آن را تنظیم و کارگردانی کرده ام، تاکنون در شهرهای فرانکفورت، هامبورگ و برلین اجرا داشته و هفته ی آینده نیز در شهر کلن اجرا خواهد شد. استقبال تماشاگران از این نمایش بسیار مثبت بوده و به قول بسیاری از تماشاگران کارهایم صمیمی ترین کار من و در عین حال آغاز مرحله ای جدید در فرم پردازی و بلحاظ تکنیک کاری است. البته اینها که می گویم همه نقل قولهای برگرفته از نظرات تماشاگران است. اگر از خودم بپرسید، از آنجا که این کار یکی از سخت ترین کارهایم بود و بیشترین بدشانسی ها در حین تمرینها بر سرمان آمد (از جمله شکستن دست یکی از بازیگران اصلی، خانم حمیدی، درست ۱۰ روز مانده به اجرا که منجر به حذف او از کار شد. ناچار شدم از بازیگر دیگری که در کاسل زندگی می کند، بخواهم که به جای او بازی کند، و این یعنی درست در ۱۰ روز آخر که مهمترین مرحله ی تصحیحات و شکل گیری نهایی کار است، ناچار شدم روزی ۱۶ ساعت با بازیگر جدیدم تمرین کنم تا به اجرا برسد)، هنوز حس واقعی ام را نسبت به این کار نیافته ام. فقط می توانم بگویم که بسیار خسته ام. شاید بدانید که این هشتمین کار من است و من در این سالها هر سال یک کار جدید بروی صحنه برده ام که حدود یکسال بصورت گشت اروپایی اجرا شده است. یعنی در هنگام اجرای یک کار، متن کار بعدی را نوشته ام و هنوز اجراها تمام نشده، تمرینهای کار جدید را آغاز کرده ام. در ضمن در نشریات گوناگون نیز بطور مداوم مطالب تاتری و غیرتاتری نوشته ام. مشکل بی پولی، پراکندگی همکاران و خستگی راه را نیز که به اینها اضافه کنیم، خواهیم دید که چگونه شرایط سخت کاری ما را از پا می اندازد. با اینهمه استقبال بیش از حد تماشاگران بخصوص در فرانکفورت و هامبورگ، خستگی کار را تا حدودی از تن ما بدر آورد.

**ویژه تئاتر:** خلاصه ای از داستان نمایش برایمان بگویید.

**نیلوفر بیضایی:** این نمایش از پنج تابلو تشکیل شده است و خط داستانی به شیوه ی مرسوم ندارد، بلکه صحنه ها بصورت کلاژهای نمایشی در یک خط اصلی بیکدیگر مرتبط می شوند. از مکالمه با "حوا" آغاز می شود و در تابلوهای بعدی نیز به موقعیت زنان بظاهر مدرن امروزی بسط پیدا می کند که در تفکر و رفتارهای اجتماعی، کاملاً سنتی عمل می کنند و در عمل به تحکیم روابط سنتی موجود یاری می رسانند. در زبان این نمایش از عنصر "طنز" که مینا اسدی بسیار به آن مسلط است، استفاده شده است و من نیز در فرم و پرداخت تلاش کرده ام تا با اضافه کردن صحنه های تصویری و ارابه ی برداشت خودم از این نوشته در یک ساختار نمایشی، به انتقال حسی حرف نمایش کمک کنم.

**ویژه تئاتر:** آیا این نمایش در روال نمایشهای قبلی شماست؟ همان فضا را دارد؟

**نیلوفر بیضایی:** این نمایش یک تفاوت اساسی با نمایشهای دیگرم که اکثر قریب به اتفاق آنها را خودم نوشته ام، دارد. من در نوشته هایم بدنبال رد پای زنانی می گردم که آن چارچوبهای از پیش تعیین شده و رایج را بر نمی تابند. زنان معترض "نه" گو به اجبار. در متن مینا اسدی اما دقیقاً به آن نگاه اکثریت پرداخته شده است. زنانی که خود به تقویت ساختارهای مردسالارانه کمک می کنند و در مقابل همجنسان خود می ایستند. ویژگی متن خانم اسدی در این است که نظر و نگاه خودش را بعنوان نویسنده در این پرداخت دخالت نداده است، بلکه آن شکل موجود را بدون دستکاری بازسازی می کند. در این مسیر مثالی که نمایش نشان می دهد، به سطوح دیگر اجتماعی

و حتی به زنان روشنفکر نیز قابل تعمیم است. در اینجاست که بحث "سنت" و "مدرنیته" مطرح می شود. براستی چند درصد زنانی که مدافع حقوق زنان هستند، با یکدیگر همبستگی دارند و از یکدیگر حمایت می کنند. چرا نیاز به تأیید شدن از جانب مردان و این حس خود کم بینی تاریخی، حتی در زنان آگاه ما نیز موجود است؟ اینها سوالات دیگری است که تماشاگر زیرک بدانها می رسد، کما اینکه تاکنون نیز چنین شده است. البته بر خلاف انتظار ما تجربه نشان داد که زنان "عادی" بسیار بهتر توانسته اند با کار ارتباط برقرار کنند و این مورد را در تحلیل خود به سطوح اجتماعی دیگر نیز بسط دهند. برای مثال در برلین که اکثر تماشاگران ما را "روشنفکران" شهر تشکیل می دادند، مرتب از سوی آنها تکرار می شد که این مسائل دیگر معضلات ما نیستند و ما اینها را حل کرده ایم، در حالیکه این ادعا خلاف واقعیت است. بسیاری از سنتهای غلط و ضدزن جامعه ی ما در جوامع روشنفکری نیز بهمان روال سابق بازتولید می شوند، منتها تنها شکل عوض کرده اند و در هسته ی اصلی همان هستند که بوده اند.

**ویژه تئاتر:** نظرتان درباره ی جشنواره ها (با وجود اینکه سوال جدیدی نیست!) چیست؟ آیا باید وجود داشته باشند، با همه ی اشکالاتی که چه برای هنرمندان شرکت کننده و چه برای برگزارکنندگان هست! و بقولی آیا وجودشان حتی بشکل ناقص بهتر از عدم وجودشان است، یا شما با این قول مخالفید؟ آیا فکر می کنید که برگزار کننده احترام لازم را به هنرمندان نمی گذارد؟

**نیلوفر بیضایی:** وجود جشنواره های تاتری به گمان من امری است کاملاً ضروری که از یکسو به ایجاد رابطه میان هنرمندان تاتر کمک می کند و از سوی دیگر منعکس کننده ی فعالیتهای هنری ایرانیان خارج از کشور است. منتها پیش شرط برگزاری هر فستیوال این است که بودجه ای مشخص در اختیار داشته باشد تا بتواند از پس مخارج سفر گروههای تاتری بر آید و نیز بتواند به آنها دستمزدی برای کارشان بپردازد. همینطور در راه خدا نمی شود کار کرد. ما که برای ارئه ی هر کار چند برابر یک انسان عادی باید نیرو بگذاریم و از تمام خواستهایی که یک انسان معمولی دارد، بگذریم، دیگر نباید بهیچوجه ناچار باشیم که علاوه بر این ضررها که متحمل می شویم به زیر قرض نیز برویم و سرانجام عمری بدهکار این و آن باشیم. که چه؟ که می خواهیم برای ایرانیان کار فرهنگی کنیم؟ بسیار خوب، اما این جامعه نیز باید سهمی را بر عهده بگیرد، وگرنه تولیدات فرهنگی خارج از کشور متوقف خواهد شد و این بضرر هیچکس نیست جز همین جامعه که به افتخارات فرهنگی قرنهای پیش خود می بالد، اما ایثارهای بیدریغ فعالان فرهنگی اش را در زمان حال نادیده می گیرد.

از سوی دیگر تولیدات فرهنگی یک جامعه بازتاب عملکرد و هویت آن جامعه است. حمایت جامعه ی ایرانی خارج از کشور از که اکثریت آن را ایرانیان معترض به سانسور و دیکتاتوری اسلامی تشکیل می دهد از هنرمندانش، در شرایطی که روز بروز بر تعداد دکانداران هنر که به امید امکانات بیشتر به جمهوری اسلامی روی خوش نشان می دهند و عرصه را بر فرهنگ و رزان واقعی تنگ تر می کنند، بیش از پیش اهمیت دارد. بعبارت دیگر توقف فعالیتهای فرهنگی و هنری در تبعید، در جایی که بیش از سه میلیون ایرانی خارج از کشور نیاز به حفظ ارتباط با زبان مادری را حس می کنند و نگران سرنوشت مملکت خویشند، تنها مایه ی شرم برای این جامعه خواهد بود. جامعه ای که هنرمندان خود را که منعکس کننده ی صدای معترض او هستند، قدر نداند و از آن پشتیبانی نکند، به قول غلامحسین ساعدی، عملاً به یک «خودکشی فرهنگی» دست می زند.

**ویژه تئاتر:** نظرتان درباره ی هنرمندان تبعیدی یا مهاجران هنرمند ی که از میهن اسلامی گریخته اند چون نخواستند اند زیر بار سانسورگران بروند ولی در خارج با عوامل دست سوم یا چهارم رژیم لاس می زنند (!) و اخیراً تعدادشان هم بسیار زیاد شده است، چیست؟

**نیلوفر بیضایی:** بنظر شما چه باید باشد. بسیار متأسفم. عمر تبعید ما بسیار طولانی شده است. تبعید، یعنی دوری بالجبار از موطن خویش، از جایی که مخاطب و دلبستگیهای در آنجاست، به زندان می ماند. بسیاری مانند در این زندان و ایستادن بر پرنسیپها که مهمترین آن اعتقاد به آزادی بیان و اندیشه و آرزوی برقراری عدالت اجتماعی در ایران است را تاب نمی آورند. در نتیجه بتدریج پرنسیپهایشان را یکی یکی به زیر پا می گذارند با این گمان که در ایران امکان دوباره ای برای کار خواهند یافت. اما چون نیاز جمهوری

اسلامی به آنها تنها در همین حد است که شکست آنها را ثابت کند و بگوید ، دیدید اینها هم ما را پذیرفتند، از آنجا نیز سرخورده می شوند. می خواهند هم موقعیتی در آنجا بدست آورند و هم موقعیت اینجا را از دست ندهند و این غیر ممکن است. برایشان متاسفم.

**ویژه تناثر :** چند هنرمند را (ایرانی در تبعید) که می شود با هنرمندانی چون ملینا کوری مقایسه کرد، نام بیرید و اگر صد در صد مثل او و امثال او عمل نمی کنند ، دلیلش چه می تواند باشد ؟

**نیلوفر بیضایی :** از آنجا که ما تبعیدیان «جهان سومی» هستیم، این امکان که کسی ، حتی مستعدترین ما به شهرت جهانی آنچنان که ملینا مرکوری از آن برخوردار بود برسد ، تقریباً صفر است . اما قابل قیاس بودن نقشی که برخی از هنرمندان تبعیدی ما در تاثیر گذاری بر افکار عمومی می توانند بر عهده گیرند و بلحاظ سر سختی شان در ایستادگی در برابر زور و دیکتاتوری حاکم بر ایران ، ما نیز مسلماً در تبعید کسانی را داریم . بگذارید چند نام را از میان اینان برگزینم : نادر نادرپور، غلامحسین ساعدی، مهشید امیرشاهی، مینا اسدی ، اسماعیل خوبی (تا چند سال پیش) ، پرویز صیاد ، هادی خرسندی ، نعمت آزر ...